الف

...ب الرجال

من کلام

...ر وقار السلطنة

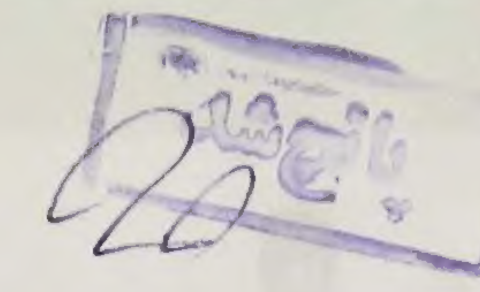
...نگزاده مرحوم وصال

...یرازی المتخلص به

«اورنگ»

۲۴ صفحه

سمیعی



باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۹۴۱۹
رده‌بندی دیویی:	۱۳۰۹ ن ۹۲۶ الف ۸۱/۶۲ ا ف ا
سرشناسه:	اورنگ، محمود، ۱۲۴۶ - ۱۳۰۵.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	نصاب الرجال
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی‌جا] ناشر: مطبعه اسماعیل بن محمد السروقی مقیم حرم تاریخ نشر: ۱۳۰۹ ش
صفحه شمار:	۲۴ ص مصور☐ درسنی☑ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۶٫۴ × ۱۰٫۲ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	سلطانعلی خصاف تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۷۹
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. ۲. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. - شعر
شناسه(های) افزوده:	الف. خصاف، سلطانعلی، واقف. ب. عنوان.
فهرستنگار:	اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۹

[نصا]ب الرّجال

من کلام
[...]ر وقار السّلطنة
[...]نکزادهٔ مرحوم [...]صال
[ش]یرازی المتخلّص به
«اورنگ»

نصاب الرجال

من کلام مرحوم وقار السلطنة فرزند زاده مرحوم وصال شیرازی المتخلص به «اورنگ»

هو الخلاق العلیم

نصاب الرجال

بحر مجتث

چو سبک شعرا ساتید گشته بمقدار / دهم بطرز نوین نظم لؤلؤ شهوار
نصاب صبیان شد کهنه وین لغات جدید / بخوان بچشم تأمل بدین خوشی بسیار
لغات دوره مشروطه است و آزادی / بغیر مستبد آن را نمی کند انکار
بساز مطرب مجلس نغمه بم و زیر / زبحر مجتث و تقطیع تازه این اشعار
بم و بم و بم و بمبم بم و بم و بمبم / بنت است کوک پیانو بدین ترانه بیار
وطن پرست قلیل و وطن فروش کثیر / امین و مصلح کمیاب فتنه جو بسیار
غنی است ابله و فاضل فقیر و مفتی شید / عزیز بی هنر است و ذلیل نیک شعار
مجرب است جرب پاک فطرت زبون / صدیق ابله و کار آزموده بی مقدار

کمال عیب و هنر ننگ و معرفت ذلت / گرسنه مرد خردمند و باهنر بیکار
بود نجیب و پدر دار و باشرف منفور / شریر و مفسد و نمام محرم اسرار
مطاع و ممسک و بذال خوار و منصف قحط / غنی و کافر و دزد و ملحف و طرار
شرافت آفت و عفت بلا و عصمت حمق / منافق است مدبر دو روی خوش رفتار
حکیم بدین مشروطه خواه لامذهب / طبیب دشمن جان مهاجر و انصار
وکیل دشمن این آب و خاک و ملت هم / بغیر وهم اگر دیده بیاد بسیار
بسال رهگذر و شوسه راه پر باتلاق / مهندس آفت راه طبیعی هموار
غنی معلم و آموزگار بی ادراک / ادیب هیچ چی و شاعر چه هاچی معیار
دروغ گو متمدن شجاع بی انصاف / قویست مرد ستمگر ضعیف بی آزار
محیط فاسد و افراد خلق بی تکلیف / خیال چیست پریشان زندگی دشوار
محل گردش و تفریح مجلس روضه / مسکن غم و اندوه گریه بسیار
مکان عیش جوانان لاسی فکلی / کجاست حضرت عبدالعظیم یا بازار
هوا کثیف و زمین باتلاق و آب مضاف / بحیره معبر و غربال سقف آهن دار
جریده مخزن فحش و مجله جعبه دخل / زمان مخرب اخلاق و وعظ نادیگار
تهی چه مخزن دولت بنان چه مصرف باج / عیان چه سرقت تحصیلدار و باجگذار

تجرد آفت جان و عیال موجب رنج	عیالوار چه مستاصل ز جان بیزار
خلاف گو و ریاکار کیست روحانی	که نیست معتقد حشر و نشر و روز شمار
رفیق و همدم تریاک و حقه و وافور	انیس و محرم بنگ آب و جبه اسرار
درست بنجر و نادرست راحت خواه	شکسته قلب خردمند و خاطر احرار

بحر رمل مثلث مکشوف

ای لعبت شیک پاره و سوپوش	گر از نظرت شدم فراموش
چون شعر ز فورمه گشته مطلوب	تقطیع جدید را بده گوش
مفعول مفاعلن مفاعیل	بحر رمل است و نام منقوش
محبوب چه وجه نقد یا چک	مطلوب که هر که دوخت پاپوش
زاید چه حجاب فسق واجب	بالغ چه ریای شیخ مدهوش
منفور چه کارهای بی دخل	رشوت ده و رشوه گیر سرپوش
بی اصل چه دعوی وطن خواه	بی فایده چیست دادن گوش
معنی حقیقی مخالف	میزان وصول و مبلغ سوش
معنی فعتبه و مال ایتام	تفسیر کتاب گربه و موش

زائل کن عقل و هوش مرشد	هادی طریق فقر چاووش
جای علما و اهل منبر	هر نقطه که دیگ میزند جوش
مشروع و حلال باده مفت	یا هرچه که شیخ میکند نوش
معنی تمدن و تجدد	پوتین و ردنگت است و کالوش
مال دگران و بذل سلطان	بحر خزر است و قلعه موش
اثار وطن پرست عالم	مبل و سر سرای سفره گوش
پاک است چه آب دوش و ناپاک	حمام خزینه دار بی دوش
امال گزیدگان اعیان	الکلن تازی است یا توش

بحر متقارب

ایا شوخ خوش فرم عالیجناب	که داری ز هیکل و بس اجتناب
زپز دادن و گردش لاله زار	وز افشردن دست هر شیخ و شاب
چو فارغ شدی خواهی از نامنی	که آسوده گردی ز هر اضطراب
شبی کلبه ام غیرت روز کن	ز روی درخشان چون آفتاب
بزندی سربسته شام تمیز	مهیا و مبل و تخت خواب

ز شطرنج و ورق و شش و نرد بریج
مرا بهره هست بهر ثواب

وگر طالب علمی و معرفت
ز بر کن مراین چند جیت از نصاب

لوس لوسش ملوس ملوس
ز تجربه تقرب شده انتخاب

قبیح است فشار اطفال شیک
وقیح است یعنی حاضر جواب

لئیم و دنی طبع با احتیاط
جسور و صبیح واصل و کامیاب

عرق طاهر است و نجس آب کر
خزینه است گنداب و چشمه است زآب

لباس است ویران کن هر سرای
حجابست متروک و زینت نقاب

معلم پریشان کن فکر طفل
پروگرام چه شیب قبل از شباب

محیط غرض مجلس ملی است
غرض زان که افراد عالیجناب

ز چون محل غرض رانی است
فراموشش چه یاد روز حساب

[illegible] خدا داده کسر جمیع
چه تضعیف شیره است و باج دواب

بحر رمل

ای وصالت چون مرام بولشویکی پرخطر
فتنه چشمت نموده عالمی زیر و زبر

احمقات احمقات احمقات احمقات

سالک از بحر رمل این قطعه را بر خوان ز بر

سینه پرکینه است دل پولاد و شفقت حرف مفت
مردمی ظلم و مروت کشتن و هستی هدر

اختصاصی مال مردم اشتراکی کار مفت
سیر چیو دبیت دولت گرسنه رنجبر

خرف خوب است و عمل بر دعوی باطل مرام
رنج ملت بی شمار و عجز و زاری بی ثمر

اسم قانون فعل استبداد و مشروطه است حرف
اسم آلت مجلس و منرض ضمیر مستتر

منفعت آخوند و سید زور کولیدر دورو
مایه بدبختی احزاب دسنکر گیست خر

خالصه املاک مخزو به رعیت بی نوا
مرد بی سرمایه تاجران تجارت چه ضرر

حرف علت جهل ملت نهی چیو د کار خیر

امر کار بد بود جهد است کار پر خطر

حرف تنبیه است خوب و حرف تاکید است حبس

حرف استثنا است افعال رجال ذو القدر

اسم فاعل چپ و جانب اسم معنی چه وکیل

علت اسم بی مسمی مال و ثروت حرف جر

نیک نفسی فعل ماضی بدسرشتی فعل حال

فعل مستقبل بخواری خوردن خون جگر

چهار چیز است امتیاز ما ز اقوام و ملل

کله بی مخ چانه بی حس چشم کور و گوش کر

شد نتیجه جنبش و بیداری ما تا کنون

پاره چانه غصه روزی گریه توشه نسیه در

نا جوانمردی رشادت بیحیائی افتخار

غارت اسباب سرافرازی و ظالم مفتخر

مکر و تزویر و نفاق و حیله و غارت شعار

ذلت و فقر و مسکنت خواری و ویرانی ثمر

عدل افسانه بود از دوره نوشیروان

این زمان داد و دهش تضییع وقت و دردسر

هیچ دانی چیست مشروطه در ایران حرف مفت

زانکه از روز نخستین کس ندید از وی اثر

چاپلوسی و تملق کرنش و تعظیم و مدح

کاردانی و لیاقت دان و کسب بی ضرر

عزت و نفس و شرف واهی و استغنای طبع

ذلت درماندگی و خواری بی حد و مر

بحر رجز

ای شوخ شنگ تندخو محجوب شیک کج زبان

گر سنبلتان بسترده مو بهر فریب این و آن

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

بحر رجز شد بی سخن گاه رجزخوانی بخوان

جود است اما رجون مرد سخی خوار و زبون

مفلس ز هر آفت مصون جز آفت زخم زبان

صائم خرفت خائن غبی بی قدر شیخ منحنی

ذیجاه اشخاص دنی کز بیم جان ناخورده نان

شهزاده چه اخلاق بد فاسد خیال مستبد

مفسد وطن خواه طلب مردود کس کامران

نشنیده نصح ناصحان ناخوانده قدح دشمنان

نادیده عیب خویشتن ناگفته اغراض نهان

سهل است و آسان کار بد بسیار باشد یار بد

ترک صفات دیو و دد دشوار باشد بیگمان

معدوم صدق و راستی منفور مرد راستگو

مستور رشوه مملکت مشهود فقر بیکران

نام وکالت افتضاح خون وطن خواهان مباح

بی حسی ملت یقین بدبختی مردم عیان

باشد پریشان حال ما بیجد بود آمال ما

محفوظ استقلال ما از التفات دیگران

علم و کمال و معرفت خواری و ذل و مسکنت

حق گو بود مهدور دم هتاک بگسسته عنان

صدق و صفا سهو و خطا حمق است احسان و عطا

جهل است درد بی دوا بذل است نام بی نشان

چادر حجاب بی ثمر عریان چه شذی و صدر و سر

پوشیده روی اشتر پیدا اگر بذ میان

شیرین زبان فارسی ترکی بود تند و خشن

باشد لغات اجنبی تلخ و عفن در هر زمان

سادات آزادی طلب آخوند مشروطه روش

خواهد کس ار بیند عیان دارد در ایران نه نشان

کیف و کراوات و فکل تعلیمی و مندیل کج

لباده تنگ و زلف گل کردن کلفت و بدزبان

بحر تقرب

ایا شوخ شنگول نیکو شمائل	که گشته کلاهت بر خسار حائل

چو طبع کلوپ جوانان ایران / بتغییر فرم کله گشته مائل

فرو بندم از قدح و از مدح آن لب / که بنماید این کارها حل مشکل

عجیب عجیب عجیب عجیب / ز بحر تقرب بخوان در محافل

بود زندگی زحمت و مرگ راحت / چو مخذول دانا و ذیجاه جاهل

مواسات مکر و فریب و تقلب / مساوات لاف است و دعوی باطل

بود حامی رنجبر دزد زیرک / خطار کار لیره گرفتار غافل

غلاظ و شداد است مأمور دولت / فشار و عتاب است یعنی جاهل

ملخ بجه و حصر و سن هست وافر / قنات است خوابیده خشکیده حاصل

تهی دست ملاک و زارع گرسنه / سیه زخم چه قطع نسل عوامل

قضا چیست مأمور مالیه ترک / قدر چیست بخشنده حق و باطل

وزارت مآب وکیل و معاون / بود رنج برده ز عهد اوائل

کلک دام تذویر و دستار آفت / کلک زن بود مرد عالی شمائل

وکیل است دلال کار خصوصی / ندیم است آموزگار رذائل

رزالت چه تحریک اتباع سرکش / شجاعت چه طغیان و تسلیم خزعل

دو چیز است یعنی کمیاب و نادر / یکی شیخ صالح یکی مرد کامل

یتیم است محروم از ارث آبا / بود بوریا فرش ویرانه منزل

سطبری سینه کلفتی گردن / بود معنی مرد دانای فاضل

خوراک کواراتر از شیر مادر / بود مال ایتام و حق ارامل

مرام تجدد طلبهای ایران / بود بی لجامی و بسط رذائل

تجدد چه دشنام خیام و سعدی / تمدن چه تجدید شکسپیر و هرشل

حرام است پوشیدن روی نیکو / حجاب است واجب برخسار بدگل

خط خوش چه منسوخ و کمیاب خوشخط / مرقع بود جامه مرد فاضل

سبک مغز امیدوار ترقی / تهی مغز کوشنده مأیوس عاقل

غرب چیست سرمایه بکر است معدن / خطر است بی مایه فرتوت کاهل

بیا این حقیقت بود ترک اولی / نفاق و دورویی بود شغل شاغل

بحر سبک یا خفیف

ای بت خوش لباس بدرفتار / تا بکی فکر صافی شلوار

با وجودی که وقت کم داری / با تو دارم یکی دو ساعت کار

خواهمت گفت از ره شفقت / ترک کن این رویه و رفتار

پی تحصیل کوشش روز و شب	کسب اخلاق کن بلیل و نهار
معنی مذهب و دیانت را	گر بفهمی بنیکی انگار
بهر تنبیه درکه تحفه ریخ	با تأمل بخوان مراین اشعار
واقعات مواقع وقعت	هست بحر سبک بدین هنجار
هست مأمور خارجی زائد	بخداوند واحد قهار
ضد ایرانیان بود قونسول	نوکر اجنبی است کارگذار
دردهای عموم بی درمان	پیشوای عوام بی کردار
حق مشروع مال طفل یتیم	دام تذویر لحیه و دستار
منبع شفقت و رذالت چیست	خانهٔ شیخ و حوزهٔ دربار
معنی اتحاد و یکرنگی	هست رنگ جلیقه و شلوار
چیست بیچاره خرج بیش از دخل	کیست درمانده مرد عائله دار
قرض فرض است و شکل استقراض	لنگ چه کار شام و کار نهار
فرش قالی دکان فرش فروش	مبل و آئینه دکهٔ سمسار
فاش اغراض فاسد احزاب	کشف مقصود اصلی احرار
قصد لیدر گرفتن لیره	مشت باشد نمونهٔ خروار

کار مشروطه خواه واقعی است	کردن از کار پیش استغفار
فحش و تهدید و تهمت و خواهش	هست آزادی قلم بشمار
مجلس روضه محفل تفریح	رستوران و هوتل محل قمار
توپخانه محل گردش خلق	سینما جای مردم بیکار
معنی خاص کاسب طهران	هست لامذهب و کلاه بردار
نرخ یک من فزونتر از یک ری	جنس بد وزن کم قسم بسیار
نذر پر رنج و بی مزه سمنو	شله زرد است نذر بی مقدار
مرد خرپول کیست جنتلمن	زن بدکار چیست سم الفار
تلفن چیست چانهٔ بیخود	تلفنچی است کاشف اسرار
اندرین ملک هرکه گشت مریض	نیست جز مرگ داروی بیمار
مستحق کیست صاحب اجری	یعنی مفتخور بود سرباز
متفرعن که حضرت والا	متغیر چه بنده و سرکار
متقلب دیدن جانماز	اندر این ملک صنف صنعتکار
آلت مهربانی زن و شوی	مهرهٔ مار و مدخل گفتار
مایهٔ افتخار مرد و زنی	آنکه از خلق ساخت گلهٔ مار

خواند باید مدام در شب و روز — وَقِنا رَبَّنا عَذابَ النّار

بحر مثنوی مولوی

ای بت مه رو کتان پیرهن — تا بکی زیر لیقه سیم ذقن
از گراوات و فکل گر بگذری — چیز دیگر نیست زیر پیرهن
مدتی شد ترک الفاظ نصاب — سال نو شد بشنو این تازه سخن
مشکلات مشکلات مشکلات — هست بحر مثنوی بشک و ظن
کارخانه ریسمان بافی خیال — چه مسلم محو چرخ پیره زن
ناله های خارکش در کوهسار — نغمه چنگ است و لحن خارکن
رعد بی سیلاب و ابر بی مطر — جوش احرار و بیانات حسن
حزب آتش دان مرام آتش زنه — کاه و حلاج است و ناجی پنبه زن
ریش چو و صولت مردان میش — بی سبیلی افتخار این زمن
هست حمام عمومی منجلاب — کیسه کش دباغ و دخمه جامه کن
شوخ مشکین موی اسباب صداع — بی سخن چون نافه مشک ختن
محتکر بلاک و مالک چه حریص — فتنه جو محجوب و فتنه چه فطن

سر سرک آثار شاهان سلف — کامرانی اصطکاک مرد و زن
سرسری چون امور مملکت — کار جدی استفاده خویشتن
درد بی درمان و دکتر بی سواد — هست لوح امتحان جسم و بدن
رشوه افسون باشد و افسانه چیست — جزء جمع ما و عشق کو بکن
رمز بی مفتاح چه خط سیاق — سابقه خدمت بود وجه حسن
رانده هشیار است و درمانده صدیق — مسخره ذیرای و دلقک مؤتمن
جای صرف شمع و نفط و قند و چای — هست سقاخانه یا بیت الحزن
نذر اطفال مسلمان غیور — جام شکول است یا تیغ و کفن
چیست واجب روضه در هر صبح عید — مستحب اطعام دسته سینه زن
تعزیه توهین اولاد علی — بر سر هر کوچه با لحنی خشن
حج چه بذل مال اشخاص لئیم — در بیابان بر گروه راهزن
عمره عمر خویشتن دادن بباد — بر خلاف امر حق ذوالمنن
جبهه احسان و جنایت کار خیر — حرف حق کفر است کافر کیست من

بحر احزب

ای بت طناز چه چالاک	تا بکی این غنج و این دلال
بی سبب از دوستان مرنج	بی هده بر خویشتن مبال
دور صباوت گذشت گشت	نوبت تحصیل جاه و ملال
تا نکنی کسب علم و فضل	نیست ترا عزت و جلال
گرچه خردمند شد ذلیل	گرچه کمال آمده وبال
لیکن با این همه بدهمه	صرفه برد مرد با کمال
کسب هنر کن که بی هنر	نیست خریدار این متاع
مرد مهذب چه بی نظیر	جهل مرکب چه بی زوال
مانع روزی بد هر چیست	خجلت و شرم است و انفعال
صاحب ثروت بملک کیست	قلدر و نادان و بدسگال
کافر مطلق بنزد خلق	منکر جفر است و رمل و فال
فال نخود وحی منزل است	رمل بود امر ذو الجلال
شیخ و خرافات قابله	حصن بود دلبر است آل
کان ریا چیست شیخ شهر	معدن او هام پیره زال
دوغ چه مشروب بی صداع	خلوت بی مدعی مبال

حمق بود موجب یمن	فکر بود علت هزال
مدح بود گفته دروغ	معنی هجو است وصف حال
صاحب عزم است مستبد	مجری قانون که مارشال
عدل چه سیمرغ و کیمیا	صنعت وهم است جاه و مال
دانش چه نسوان بی حجاب	فاش چه بی حسی رجال

بحر سبک

ای سویلیزه یار ستفرنگ	ارز و منسار دین خرچنگ
گوش ده گفته های لغز مرا	نشود کر ز شعر خلعت تنگ
مفلسا تن مغالسن فلسن	هست بحر سبک بدین آهنگ
شارلاتان چه مدیر شغل مهم	سویلیزه رجال ستفرنگ
عقل و هوش و لیاقت و تدبیر	مکر و تزویر و حیله و نیرنگ
علم ترک زبان ما دری است	دیپلمه چه مسافرین فرنگ
دیپلمات آنکسی که بتواند	گشت در هر دقیقه چندین رنگ
مجتهد شاربین آب فرات	که بسوی وطن کنند آهنگ

متخصص طبیب کم تحصیل	متواضع ادیب بی فرهنگ
متهور چه قاضی حق گوی	که زند پشت پا بنام و به ننگ
عاطفه حرف مفت و احساسات	یکی از لفظهای پوچ قشنگ
در معارف بود کمال الملک	یکی از وصله های ناهمرنگ
شغل بی طفره کار بی تعطیل	شرب افیون و چرس و شیره و بنگ
دائم الحزن مرد با وجدان	که در این مملکت نموده درنگ
چه بود صوت خوش مفرح قلب	سکر واقعی است ناله چنگ
دائم السکر عارف واصل	دائم الخمر احمق الدنگ
شعر چه جمله های نامربوط	ادبیات شعرهای جفنگ
روزنامه وسیله روزی	تهمت و افتری سهام خدنگ
معنی اعتراض قانونی	قطع اجری و خوردن اردنگ
چوب تکفیر حربهٔ علما	که فرستد حریف را بفرنگ
پاسخ حرف منطقی صحیح	عرّ و جفتک است و تیز و کدنگ
معنی سیم خالص رائج	لعبت شیک و شوخ و ساده و شنگ
وزرای قدیم مسند خواه	نامشان چیست سنگ قلماسنگ

حرف حق تلخ در مذاق عموم
دشمن جان خویشتن اورنگ

من کلام مرحوم ایرج میرزا

داد معشوقه بعاشق پیغام	که کند مادر تو با من جنگ
هر کجا بیندم از دور کند	چهره پرچین جبین پرآژنگ
از نگاه غضب آلوده زند	بر دل نازک من تیر خدنگ
از در خانه مرا طرد کند	همچو سنگ از دهن قلماسنگ
مادر سنگدلت تا زنده است	شهد در کام من و تست شرنگ
نشوم یکدل و یکرنگ ترا	تا نسازی دل او از خون رنگ
گر تو خواهی بوصالم برسی	باید این ساعت بیخوف و درنگ
روی و سینه تنگش بدری	دل برون آری از آن سینهٔ تنگ
گرم و خونین بمنش باز آری	تا برد ز آینهٔ قلبم زنگ
عاشق بیخرد و ناهنجار	نه بل آن فاسق بیعصمت و ننگ
حرمت مادری از یاد ببرد	مست از باده و دیوانه ز بنگ

رفت و مادر را فکند بخاک / سینه بدرید و دل آورد بچنگ
رو بسوی منزل معشوقه نهاد / دل مادر بکفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در بزمین / اندکی رنجه شد او را آرنگ
از زمین باز چه برخواست نمود / پی برداشتن آن آهنگ
دید کز آن دل آغشته بخون / آید آهسته برون این آهنگ
آخ دست پسرم یافت خراش / وای پای پسرم خورد بسنگ

ایرجا ورنه لطیفی و متین
شعرهای تو لطیف اند و قشنگ

ایضاً هدیهٔ عاشق

عاشقی محنت بسیار کشید / تا لب دجله بمعشوقه رسید
نشده از گل رویش سیراب / که فلک دسته گلی داد بآب
نازنین چشم بشط دوخته بود / فارغ از عاشق دل سوخته بود
دید در روی شط آید بشتاب / نوگلی چون گل رویش سیراب
گفت وه وه چه گل رعنائیست / لایق دست چو من زیبائیست

حیف از این گل که برد آب او را / کند از منظره نایاب او را
زین سخن عاشق معشوقه پرست / جست در آب چو ماهی از شست
خوانده بود این مثل آن مایهٔ ناز / که نکوئی کن و در آب انداز
خواست کازاد کند از بندش / اسم گل برد و در آب افکندش
گفت رو تا که زهجرم برهی / نام بی مهری بر من ننهی
مورد نیکی خاصت کردم / از غم خویش خلاصت کردم
باری آن عاشق بیچاره چو بط / دل بدریا زد و افتاد بشط
دید آبیست فراوان و درست / بنشاط آمد و دست از جان شست
دست و پائی زد و گل را بربود / سوی دلدارش پرتاب نمود
گفت کی آفت جان سنبل تو / ما که رفتیم بگیر این گل تو
بکنش زیب سرای دلبر من / یاد آبی که گذشت از سر من
جز برای دل من بوش مکن / عاشق خویش فراموش مکن
خود ندانست مگر عاشق ما / که ز خوبان نتوان خواست وفا

عاشقان را همه گر آب برد
خوبرویان همه را خواب برد

بحسب فرمایش آقا بیوک آقا مدیر کتابخانه ضمیری

در مطبعه علمیه باهتمام آقا اسمعیل ولد مرحوم

مشهدی اسد آقا مطبعه چی مطبوع گردید ۱۳۰۹

